

هدف اصلی قرآن از نقل قصه‌ها و داستانهایش عبور انسان از گذرگاههای تاریک و ترسناک و رساندن او به سرزمین روشنایی‌ها و هدایت است. منتهی «ضمن تعقیب آن هدف اصلی و گاه مناسبتی ایجاد می‌کند که داستان برگزیده‌یی به اندازه و شیوه متناسب و با زیبایی هنری راستین، ایراد شود. لیکن نه بر اساس خیالپردازی و قصه‌آفرینی؛ بلکه بر اساس ابتکار و آفرینش هنری در چگونگی گزارش و با اتکا به واقعیت‌های قاطع و تردید ناپذیر.»^(۱) از این روش و شیوه قرآن در نقل قصه‌ها و داستان‌ها باید تحت عنوان «روش قصه‌پردازی قرآن» نام برد.

۱- چگونگی شروع قصه‌ها

یکی از روش‌ها، شیوه و چگونگی آغاز و شروع یک قصه است که با دقت نظر و ژرف‌نگری در قصه‌های قرآن و مطابقت و مقایسه آنها با یکدیگر می‌توان به تفاوت و تنوع قصه در شروع با توجه به چگونگی آغاز و شروع پی برد و اینگونه قصه‌ها را دسته‌بندی کرد:

الف: برخی قصه‌های قرآن، با یک مقدمه آغاز می‌گردد که این مقدمه بر اساس اهداف خاص می‌تواند به گونه‌های متفاوت آمده باشد.

۱- مقدمه یک «استفهام تقریری» است که این استفهام در خواننده کشش و انگیزه ایجاد می‌کند که داستان را دنبال کند و پی گیرد. داستان موسی (علیه السلام) در سوره طه با این مقدمه استفهامی آغاز می‌گردد «هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى»^(۲).

«بدیهی است این استفهام برای کسب خبر نیست که او از همه اسرار آگاه است؛ بلکه به تعبیر معروف «استفهام تقریری»

روش قصه‌پردازی در قرآن

حسین فعال

۱- سید قطب، فی ضلال القرآن، ۱۳۶۲، ص ۱۰۳.

۲- سوره طه، آیه ۹.

می‌نویسد:

«استفهام «هَلْ أُنَبِّئُكَ...» به منظور به شگفتی واداشتن و تشویق به شنیدن خبر است.»^(۳)

در سوره «الذاریات» آیه ۲۴ نیز داستان میهمانان ابراهیم (علیه السلام) را نیز با یک استفهام و پرسش آغاز می‌نماید و نکته قابل تأمل و دقت آیه این است که نمی‌فرماید آیا داستان ابراهیم (علیه السلام) را می‌دانی و از آن خبر داری؛ بلکه می‌فرماید: «هَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثَ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ» «آیا داستان میهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است و از آن خبر داری». این نوع پرسش خواننده را برمی‌انگیزد که حتماً داستان را بخواند، زیرا با بیان «میهمان ابراهیم» در ذهن خواننده تداعی می‌گردد که این داستان را که می‌دانم پس آن را بخوانم تا ببینم داستان مهمانانش چه بوده است.

از اینگونه است داستان و حکایت ارتش‌های فرعون و ثمود که داستان با یک استفهام آغاز می‌گردد و مانند داستان پیشین نمی‌فرماید آیا داستان فرعون و ثمود را می‌دانی، بلکه می‌فرماید: «هَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثَ الْجُنُودِ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ»^(۴) که اولاً خواننده را هرچه بیشتر برای خواندن داستان برانگیزد؛ ثانیاً «برای این‌که به قدرت و استعداد و آمادگی آنها [ارتش‌های فرعون و ثمود] اشاره کند.»^(۵)

سوره‌النازعات نیز بعد از قسم‌های پی‌درپی با طول موجهای کوتاه و کوبنده، به داستان اقوام عاد و ثمود و فرعون می‌پردازد و داستان را با یک استفهام آغاز می‌نماید: «الم تر كيف فعل ربك بعاد...» و «ترکیب استفهام در چنین سیاقی از نظر برانگیختن و شوراندن برای بیداری و التفات، شدیدتر و مؤثرتر است.»

و داستان «اصحاب فیل» که با دو استفهام تقریری آغاز می‌گردد «الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل الم يجعل

فرهنگ ترجمه و قصه‌های قرآن

بستی

تفسیر ابوبکر عیسیٰ ثیاوری

مخمس تدوین

دکتر محمد باقر بنسلیان

یا به تعبیر دیگر استفهامی است که مقدمه یک خبر مهم است همانگونه که در زبان روزمره نیز هنگام شروع به یک خبر مهم می‌گوییم: «آیا این خبر را شنیده‌ای که...؟»^(۱)

قطعاً شروع قصه‌ای بدین‌گونه، خواننده را ترغیب می‌کند که با تمام وجود و سراپاگوش خود را برای شنیدن داستان آماده نماید.

«آن یک نوع استفهام است، برای زمینه‌چینی و آماده کردن نفس‌ها و گوش‌ها تا این‌که قصه را به خوبی دریابند و عاشقانه مایل به دریافت آن شوند.»^(۲)

در سوره «ص» آیات ۱۷ الی ۲۰ به معرفی شخصیت داود (علیه السلام) می‌پردازد و بعد با جمله استفهامی «هَلْ أُنَبِّئُكَ نَبَأَ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ» «آیا از داستان آن مردان متخاصم که به بالای دیوار محراب آمدند خبر داری؟» به داستانی در مورد این پیامبر خدا می‌پردازد بویژه که با این استفهام شنونده و خواننده را ترغیب به شنیدن و خواندن داستان می‌نماید و بعد ماجرای داوری آن جناب و دو برادر متنازع را بیان می‌کند. مرحوم علامه طباطبائی (ره) در این باره

۱- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۶۶.

۲- سید قطب، ۱۳۶۱، ص ۸۵.

۳- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱۷، ص ۲۹۰.

۴- سوره بروج، آیه ۱۷.

۵- سید قطب، ۱۳۶۱، ص ۲۶۳.

طوایف جامعه و به استضعاف کشیدن مردم است، به گونه‌ای که مردان را می‌کشد و زنان را زنده می‌گذارد. البته، دلایل این کار را خواننده از مجموعه داستان به دست خواهد آورد: فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت.

۴- همچنین خواننده از این مقدمه به عواملی که فرعون را به فساد و ادا می‌کند پی می‌برد و آن این‌که وی می‌خواهد سلطنت خود را حفظ کند و از زوال آن سخت در هراس است: به فرعون و هامان و لشکریانشان، چیزی را که از آن می‌ترسیدند نشان دهید.^(۳)

قرآن بعد از این مقدمه، داستان موسی (علیه السلام) را از دوران کودکی و فرمان افکندش در دریا آغاز می‌کند: «فَالْقَبِيه فِي الْيَمِّ...» و با انداخته شدن فرعون و لشکریانش در دریا و غرق شدنشان داستان را به پایان می‌برد: «فَاخْذَنَاهُ وَجَنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ».

قرآن در سوره صاد آیات ۲۰-۱۷ بعد از معرفی شخصیت داستان- داود علیه السلام- و ویژگی‌های او و عطایایی که بر او داده شد، به یکی از داستانهای آن جناب می‌پردازد.

ج: پاره‌ای از مقدمه‌ها فشرده‌ای از داستان می‌باشد که پیشاپیش می‌آید، آنگاه به تفصیل آن می‌پردازد:

۱- قرآن در سوره اعراف با این مقدمه «وَلَقَدْ مَكَّانَاهُمْ فِي الْاَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ» داستان و قصه آفرینش و تمکین بنی آدم در زمین را آغاز نموده است و طی پانزده آیه (آیات ۲۵-۱۱) به طور تفصیل به این تمکین پرداخته است و «این تفصیل اجمالی است که در آیه قبل ذکر شده است».^(۴) و اینگونه است که بعد از اجمال به ابتدای خلقت انسان و صورت‌بندی او و ماجرای آن روز آدم و سجده ملائکه و سرپیچی ابلیس و فریب خوردن آدم و همسرش و خروج‌شان از بهشت و سایر اموری را که خداوند برای آن دو مقدر کرده بود بیان می‌فرماید. در پایان نیز با چهار

کیده‌م فی تضلیل...»؛ «آیا ندیدی که خدای تو با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا کید و مکر، آنان را به بیراهه نینداخت...». اما اینکه چگونه کید و مکر، آنان را در گمراهی و بیراهه قرار داد، این را در یک سیمای وصفی هراسناک و پرفروغ به نمایش درآورده است، به این ترتیب که می‌خوانیم: «وَارْسَلْ عَلَيْهِمْ طَيْرًا اَبَابِيلَ، تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ».^(۱)

ب: پاره‌ای از داستانهای قرآن با مدخلهای کوتاه و مقدمه‌ای آغاز می‌گردد که در طی آنها درونمایه داستانها را پیشاپیش به میان آورده و یا از حالت و کیفیت آنها خبر داده، یا کردار ویژه قهرمانی را برجسته ساخته و شخصیتش را طی چند جمله و عبارت کوتاه به تصویر کشیده است. از آن جمله به این داستانها می‌توان اشاره نمود: داستان مبارزات موسی (علیه السلام) با فرعون در سوره «قَصَص».

قرآن در این داستان قبل از اینکه به اصل داستان و ماجرا بپردازد، نخست به معرفی شخصیت فرعون پرداخته و دورنمایی از داستان را ترسیم کرده و پایان و سرانجام داستان را به طور غیر مستقیم بازگو نموده است. تا جایی که خواننده می‌تواند در طی آن مضمون و فشرده داستان را حدس بزند.

«اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلٰى فِى الْاَرْضِ وَجَعَلَ اَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ اِبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيٰى نِسَاءَهُمْ اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمَفْسِدِيْنَ وَنَرِيْدُ اَنْ نَمُرَّ عَلٰى الَّذِيْنَ اسْتَضَعَفُوْا فِى الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اٰثِمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِيْنَ وَنَمَكِّنْ لَهُمْ فِى الْاَرْضِ وَنَرٰى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَحْذَرُوْنَ».^(۲)

«این مقدمه داستان بر چند حقیقت هنری مشتمل است:

۱- این مقدمه خلاصه‌ای است از محتویات داستان، زیرا خواننده کشف می‌کند که این داستان پیرامون جدالی که میان حق و باطل (موسی و فرعون) برپاست دور می‌زند: داستان موسی و فرعون را برای تو می‌خوانیم...

۲- خواننده به دست می‌آورد که سرانجام، نتایج این جدال به نفع موسی (علیه السلام) و مؤمنان خواهد بود: ما بر آن هستیم

که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم...

۳- داستان، ماده و اساس این باطل را مشخص می‌کند و این‌که اساس این باطل برتری جویی فرعون، ایجاد تفرقه میان

۱- سید قطب، ۱۳۶۱، ص ۵۴۳.

۲- سوره قصص، آیه ۴ و ۵.

۳- البستانی، محمود، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴- طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ج ۸، ص ۲۲.

پاره‌های از داستانهای قرآن با مدخلهای کوتاه و مقدمه‌ای آغاز می‌گردد که در طی آن درونمایه داستان را پیشاپیش خبر می‌دهد

خطاب «یا بنی آدم...» به نصیحت و موعظه فرزندان آدم پرداخته است.

۲- در سوره اعراف در مقدمه، فشرده‌ای از داستان موسی (علیه السلام) و مبارزاتش با فرعون و طرفدارانش بیان می‌کند، سپس به تفصیل داستان و ریز ماجرا می‌پردازد: «ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیتنا الی فرعون وملائته فظلموا بها فانظر کیف کان عاقبة المفسدین».

قرآن با این بیان «فانظر کیف کان عاقبة المفسدین» اولاً

خواننده را تشویق می‌کند و برمی‌انگیزد که داستان را دنبال کند و پی‌گیرد. ثانیاً سرانجام شوم فرعون و قومش را در ابتدای داستان ذکر می‌نماید.

سید قطب در این باره می‌نویسد:

اینگونه آغاز کردن داستان، خود از راههای خاص قرآن در بیان قصص است و این شکل با سیاق سوره و محوری که برگرد آن می‌چرخد مناسب‌تر است. چه از همان لحظه نخستین عاقبت کار را نشان می‌دهد تا هدفی که از آوردن آن منظور بوده دستگیر شود.^(۱)

ضمناً در آیه ۱۲۸ از قول موسی (علیه السلام) نیز این بشارت را می‌دهد که سرانجام فیروزی و سعادت از آن متقین است و در آیات ۱۳۶ و ۱۳۷ دو تابلو از این سرانجام را ترسیم

می‌کند سرانجام فرعونیان که در دریا غرق شدند و سرانجام متقین و پرهیزکاران که وارث مشرق و مغرب زمین با برکت (مصر و شامات) گردیدند.

۳- در داستان اصحاب کهف، قرآن بعد از مقداری فشرده‌گی و اجمال، به تفصیل داستان می‌پردازد؛ این مقدمه آیات ۱۰-۱۲ را دربر می‌گیرد. در آیه اول از پناه بردن آن جوانان مهاجر سخن به میان آورده است و اینکه دست به دعا برداشتند و زمینه‌سازی رشد و هدایتشان را طلب کردند: «اذ اوی الفتية الی الکهف فقالوا ربنا اتنا من لدنک رحمةً وهیئ لنا من امرنا رشداً».

در آیه دوم به خواب رفتن آنان را در سالیان متمادی بیان نموده است: «فضربنا علی اذانهم فی الکهف سنین عدداً». و در سومین آیه به بیدار شدن و اختلافشان در مقدار زمانی که خوابیدند اشاره شده است: «ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصى لمالبثوا امداً».

بعد از این مقدمه که نسبت به دیگر مقدمات مفصل‌تر می‌باشد - تا مخاطب و خواننده بیشتر در جریان وضعیت کلی داستان قرار گیرد - طی سه پرده داستان را به نمایش در آورده از اضل ماجرا پرده برمی‌دارد.

داستان یوسف (علیه السلام)

داستان یوسف علیه السلام و فراز و فرودهای زندگی آن جناب که سوره یوسف را به خود اختصاص داده است، نیز با مقدمه‌ای شروع می‌گردد؛ مقدمه‌ای که ضمن ایجاد کشش در خواننده دورنمایی از داستان را ترسیم می‌نماید و در واقع می‌توان گفت: «نحن نقص علیک احسن القصص... تا... ان ربک علیم حکیم» مقدمه داستان محسوب می‌شود و از آیه «لقد کان فی یوسف و اخوته آیاتٌ للسانین» بر سر قصه می‌شود و در حقیقت بشارتی که قبلاً داده بود عنوان مقدمه‌ای را داشت که بطور اجمال اشاره به سرانجام قصه می‌نمود.^(۲)

۱- قطب، سید، ۱۳۳۵؛ ج ۹، ص ۲۳۹.

۲- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱۱، ص ۱۱۸.

د: گاه فشرده‌ای از داستان بعد از تفصیل آن آورده می‌شود یعنی بعد از اینکه داستان بطور مفصل بازگو گردید دگر بار خلاصه و چکیده‌ای از آن را بیان می‌کند از آن‌گونه است:

۱- داستان عیسی (علیه السلام) در سوره آل عمران. ضمن بیان مفصل، در پایان داستان فشرده‌ای از آن را که در واقع هدف و پیام داستان نیز می‌باشد اینگونه بازگو می‌نماید: «انّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من ترابٍ ثمّ قال له کن فیکون»^(۱).

«این آیه شریفه هدف اصلی از ذکر داستان عیسی (علیه السلام) را به طور خلاصه بیان می‌کند و در حقیقت اجمالی است بعد از تفصیل، و این کار (یعنی خلاصه گیری از گفتار، مخصوصاً آنجا که پای احتجاج دربین باشد) از مزایای کلام شمرده می‌شود»^(۲).

۲- داستان قوم عاد و گفتگو و جدالشان با حضرت هود (علیه السلام)، به طور مفصل آیات ۵۰ الی ۵۸ سوره هود را دربر می‌گیرد که در پایان داستان، قرآن دوبار فشرده و خلاصه‌ای از داستان را دگر بار نقل کرده است. «بار اول خلاصه گیری کرده و فرموده: تلك عادٌ جحدوا بآیات ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر کلّ جبارٍ عنید»^(۳) و تلخیص بار دوم از کلمه الا انّ عاداً کفروا الا بعداً لعاد قوم هود^(۴) شروع می‌شود....^(۵) این گونه تلخیص را در داستان بعدی همین سوره یعنی داستان قوم ثمود نیز داریم.

ه: گاه برخی از داستانها بدون مقدمه و زمینه‌سازی پیشین آغاز می‌گردد و خواننده را یکباره و ناگهانی بر سر قصه می‌برد. اینگونه نمایش در داستانهای قرآن زیاد به چشم می‌خورد از آن جمله داستان یونس (علیه السلام) «در سوره صافات آیه ۱۳۹» که بدین ترتیب آغاز می‌شود:

«انّ یونس لمن المرسلین اذ ابق الی الفلک المشحون فساهم فکان من المدحضین...»؛ «یونس از پیامبران بود. چون به آن کشتی پر از مردم گریخت، قرعه زدند و او در قرعه مغلوب شد».

خواننده، ناگهان به داستانی درباره یونس (علیه السلام) که

قهرمان داستان است برمی‌خورد و این در حالی است که وی نسبت به یونس (علیه السلام) هیچ‌گونه اطلاعات قبلی ندارد و تنها همین قدر می‌داند که او از پیامبران است. نکته قابل توجه اینکه با این حال، داستان ابتدا تا انتهای حال یونس (علیه السلام) را به نمایش نمی‌گذارد، بلکه آن پرده را به نمایش می‌گذارد که یونس (علیه السلام) در کشتی پر از جمعیت گریخته است و طبق قرعه می‌باید او را از کشتی به دریا افکنند. داستان زکریا و تولد یحیی و داستان مریم و تولد عیسی و داستان ابراهیم و موسی و اسماعیل و ادیس (علیهم السلام) در سوره مریم بدون مقدمه و زمینه چینی تنها با معرفی این پیامبران خدا و برشمردن برخی ویژگیهای آنان آغاز می‌شود. و به همین ترتیب است قصه سلیمان با مورچه و هدهد و بلقیس ملکه سبا.

این روش و شیوه داستان‌سرایی که «در یک حالت ناگهانی مخصوص به نمایش درمی‌آید که تماشای آن تماشاگران را هرگز از این تماشایی نیاز نمی‌گرداند؛ یعنی چشم تماشاگر همیشه تشنه تماشا می‌ماند»^(۶) یکی از روش‌های قصه پردازی قرآن است. و در چنین مواردی، هدف و طرح ناگهانی قصه تأمین می‌شود.

این شیوه (در مسیر داستان قرار گرفتن به صورت ناگهانی) از اثر بخشی خاصی برخوردار است که معمولاً قصه‌نویسان و فیلم‌سازان و کارگردانان نمایش به آن توجه داشته و مورد استفاده قرار می‌دهند.^(۷)

۱- سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۲- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۳، ص ۳۳۲.

۳- سوره هود، آیه ۵۹.

۴- سوره هود، آیه ۶۰.

۵- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۱۰، ص ۴۵۲.

۶- سید قطب، نمایش هنری در قرآن، ترجمه محمدعلی عابدی، تهران: مرکز

نشر انقلاب، ۱۳۵۹، ص ۲۵۵.

۷- مخملباف، محسن، هنر مکتبی، ص ۱۷۵.

۲- شیوه نقل حوادث داستان

قصه‌های قرآن را در شیوه نقل حوادث داستان به دو دسته می‌توان تقسیم‌بندی کرد:

الف) رعایت تسلسل زمانی

برخی از قصه‌های قرآن از تسلسل زمانی برخوردارند و حوادث داستان طبق سیر زمانی و برحسب تسلسل روایت می‌شود و پیش می‌رود. غالب داستان‌های قرآن از این تسلسل زمانی بهره دارند؛ از آن نمونه می‌توان به داستان موسی (علیه السلام) در سوره قصص اشاره کرد. در آن جا می‌بینیم داستان از دوران تولد و کودکی آغاز می‌شود و طبق یک مسیر متوالی و پی در پی و تسلسل زمانی پیش می‌رود و با غرق شدن فرعون و لشکریانش پایان می‌پذیرد.

ب) شکسته شدن وحدت زمانی

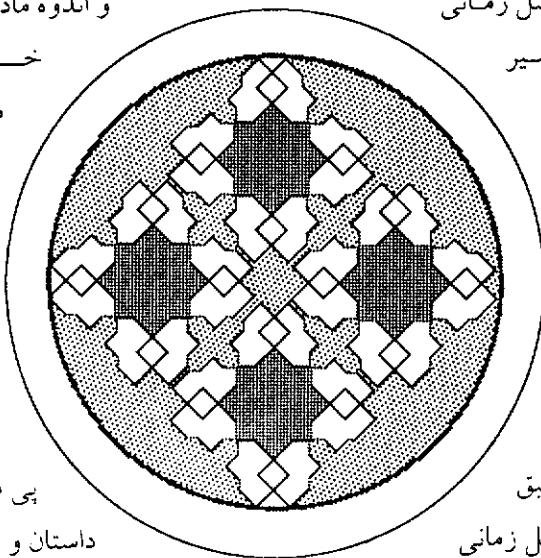
پاره‌ای از قصه‌ها تسلسل زمانی در آنها رعایت نشده است و شکسته شدن وحدت زمانی در قصه‌ها کاملاً مشهود و نمایان است و سیاق کلام اقتضا می‌کند که داستان از درون بُرش بخورد و برخی پرده‌های نمایش جابجا گردد و تسلسل آن رعایت نشود. از نمونه‌های داستان‌های قرآن با اینگونه ساختار می‌توان به داستان موسی (علیه السلام) در سوره طه و داستان اصحاب کهف اشاره کرد:

۱- داستان موسی (علیه السلام) که از آیات ۹ الی ۹۹ سوره طه را دربر گرفته است از جایی آغاز می‌شود که موسی (علیه السلام) به دنبال آتش رفته تا بتواند راه را پیدا کند و خود و خانواده‌اش را از آن تاریکی و بیابان ظمت‌بار برهاند و داستان سیر خود را طی می‌کند و به جلو می‌رود تا رسیدن به مقام رسالت و پیامبری و ابلاغ فرمان از سوی پروردگار مبنی بر

حرکت به سوی فرعون: «اذهب الی فرعون انه طغی»^(۱) در اینجا بعد از دعا و درخواست موسی (علیه السلام) داستان یکبار به عقب برمی‌گردد و متن داستان ناگهان تسلسل رویدادها را قطع می‌کند و خواننده را به رویداد و حوادث دوران کودکی موسی (علیه السلام) می‌برد و آن دوران پر از غم و اندوه مادر و چهره مضطربش را پیش چشم خواننده درآورده و به نمایش می‌گذارد^(۲) و به جای زمان عینی از زمان ذهنی بهره گرفته می‌شود.

آنگاه متن داستان مجدداً به نقطه‌ای برمی‌گردد که آن را قطع کرده بود و روایت رویدادهایی را که به موسی (علیه السلام) و رابطه او با فرعون مربوط می‌شود پی می‌گیرد. این تقطیع و بُرش اجزای داستان و شکستن وحدت زمانی آن، دارای

اسرار هنری است که باید درباره آنها تأمل کرد و از این طریق رابطه موجود میان اهداف داستان و شیوه‌های ساختاری آن را به دست آورد.^(۳) باید دید چرا ساختار داستان موسی (علیه السلام) در سوره قصص بر اساس تسلسل زمانی و در سوره طه با درهم شکستن وحدت زمانی است. شاید در اینجا (سوره طه) «متن داستان از لحاظ هنری می‌خواهد میان رفتن موسی (علیه السلام) به سوی فرعون در حالی که او بزرگترین مسؤولیت، یعنی رسالت را بر دوش دارد و از لحاظ سنی نیز سالخورده است و رهایی موسی از چنگال فرعون در زمانی که او کودکی بیش نبود، توازن برقرار سازد و نتیجه [هر دو واقعه] آن است که موسی چه در دوران کودکی و چه در دوران بزرگسالی بر فرعون پیروز می‌شود.... این موازنه در ساختار داستانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چنان‌که



۱- سوره طه، آیه ۲۴.

۲- این روش و شیوه نمایش، امروز در فیلم‌ها و نمایشنامه‌ها کاربرد زیادی دارد که در اصطلاح هنری Flash back یا «عقب‌گرد دورین» گویند.

۳- ر.ک: البستانی، محمود، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۷-۱۶.

این موضوع بر همگان روشن است.»^(۱) و دیگر اینکه:

قطع سلسله رویداد، زمانی صورت می‌گیرد که آن حضرت از خداوند درخواست می‌کند تا در انجام وظیفه‌ای که به عهده‌اش گذاشته است یاری‌اش دهد. خداوند نیز این درخواست وی را اجابت می‌کند و در پاسخ او چنین می‌گوید: «هرچه خواستی به تو داده شد.»^(۲)

داستان را برش می‌زند و یکی از منتهایش را بر او یادآوری می‌کند تا او در انجام وظیفه خطیرش استوار و پابرجا باشد. در عین حالی که کُل داستان جهت اطمینان قلب و ثابت قدمی بیشتر پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) و مؤمنین بازگو گردیده است و در لوای داستان پیروزی را به آن جناب و یارانش نوید می‌دهد.

۲- داستان اصحاب کهف نیز با مقدمه‌ای آغاز می‌گردد که خود خلاصه‌ای از سه فراز داستان اصحاب کهف می‌باشد. داستان از نظر ساختار از میانه حادثه شروع شده و سپس به آغاز برگشته است و آنگاه تسلسل زمانی خود را ادامه داده است؛ یعنی داستان از آنجا آغاز گردیده است که جوانمردان به غار پناه بُردند و در واقع ورود خواننده به داستان توأم با وارد شدن جوانمردان به داخل غار است: «اذ اوی الفتية الى الكهف...»؛ «آنگاه که آن جوانمردان به غار پناه بردند...»

اما در پاسخ به این سؤال که چرا قرآن به جای این که از ابتدای داستان شروع کند از وسط داستان آغاز کرده است و دلیل هنری این کار چیست، و چرا داستان از آغاز درباره محیط کفری که این قهرمانان در آن جا زندگی می‌کردند سخن نگفته بلکه از ورودشان به غار آغاز سخن کرده است، دکتر محمود بستانی می‌نویسد:

البته سبب این امر کاملاً روشن است، چرا که اگر توجه کنیم می‌بینیم که مقدمه و یا پیش درآمد سوره کهف، پیرامون زینت زندگی دنیا و ضرورت به دور افکندن آن دور می‌زند بنابراین، آنچه کنار گذاشتن این حیات و زینت آن را به نحوی اکمل عینیت می‌بخشد، گریختن از زندگی

و پناه بردن به غاری است که از زندگی و زینت آن جدا باشد.^(۳)

۳- داستان دیگری که همین وضعیت را دارد «داستان گاو» در سوره بقره است. ابتدا داستان را می‌آوریم و سپس به ساختار داستان و عینیت این‌گونه ساختار می‌پردازیم:

وَ اذ قال موسى لقومه انّ الله يأمرکم... (بقره/۷۳-۶۷)

«و به یاد آرید آن هنگام را که موسی به قوم خود گفت: خدا فرمان می‌دهد که گاوی را بکشید. گفتند: آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟!»

گفت: به خدا پناه می‌برم اگر از نادانان باشم.

گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بیان کند آن چگونه گاوی است؟

گفت: می‌گوید گاوی است نه خیلی پیر و از کار افتاده. نه جوان و کار کرده، میانسال. اکنون بکنید آنچه شما را می‌فرماید.

گفتند: پروردگارت را بخوان تا بگوید رنگ آن چیست؟
گفت: می‌گوید: گاوی است به زرد سیر که رنگش بینندگان را شادمان می‌سازد.

گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بگوید آن چگونه گاوی است؟ که چنین گاوانی بر ما مشتبه شده‌اند و اگر خدا بخواهد ما بدان راه می‌یابیم.

گفت: خدا می‌گوید: از آن گاوان نیست که رام باشد و زمین را شخم زند و کشته را آب دهد، بی‌عیب است و یک رنگ.

گفتند: اکنون حقیقت را گفتی. پس آن را کشتند، هر چند که نزدیک بود که از آن کار سرباز زنند.»

این حادثه میانی داستان بود که در ابتداء نقل شد و در سرآغاز داستان قرار گرفت. اما حادثه نخست داستان که بعد از حادثه میانی آمده است:

و به یاد آرید آن هنگام را که کسی را کشتید و بر یکدیگر

۱- ر.ک: البستانی، محمود، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۵-۳۴.

۲- همان جا، ص ۳۷.

۳- همان، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۴.

بهتان زدید و درباره آن کشمکش داشتید و خدا آنچه را که پنهان می‌کردید، آشکار ساخت.

بعد به بخش پایانی داستان می‌پردازد:

«سپس گفتیم: پاره‌ای از آن را بر آن کشته بزنید. خدا مردگان را این چنین زنده می‌سازد و نشانه‌های قدرت خویش را این چنین به شما می‌نماید، باشد که به عقل دریابید.»

در اصل، داستان اینگونه بوده است که بنی اسرائیل کسی را کشتند و قتل آن را به گردن یکدیگر می‌انداختند و هر طایفه‌ای دیگری را متهم به قتل می‌نمود تا اینکه خداوند به موسی (علیه السلام) فرمان داد که آن قوم گاوی را بکشند و آن قوم لجوج شروع به بهانه‌گیری نمودند و از مشخصات ریز گاو جویا شدند و بالاخره با گرفتن مشخصات بعد از بهانه‌جویی‌های مختلف گاو را یافتند و آن را کشتند و در پایان فرمان رسید که پاره‌ای از آن را بر آن کشته بزنید و مقتول دگر بار زنده شد و خود اصل ماجرای قتل را حکایت نمود و داستان با این آیه «كذلك يحيى الله الموتى...» که محور اندیشه‌ای است که داستان پیرامون آن دور می‌زند و پیام داستان را دربر دارد پایان می‌پذیرد. علامه درباره این داستان می‌نویسند: «طرز بیان قرآن از این داستان عجیب است.» بعد با اشاره به اینکه تسلسل زمانی این داستان در هم ریخته است، علت این عدم تسلسل و اینکه چه نکته‌ای این اسلوب را باعث شده که قسمت میانی داستان در ابتداء و مقدمه داستان بیاید، می‌نویسند:

این مقدمه‌ای است توضیحی، برای خطاب بعدی، و در آن نامی از علت کشتن گاو، و نتیجه‌ای که از آن منظور است نبرده، بلکه سر بسته فرموده: خدا دستور داده گاوی را بکشید، و اما اینکه چرا بکشید، و کشتن آن چه فایده‌ای دارد، هیچ بیان نکرد، تا حس کنجکاوی شنونده تحریک شود و در مقام تجسس برآید، تا وقتی علت را شنید، بهتر آن را تحویل بگیرد، و ارتباط میان دو کلام را بهتر بفهمد.^(۱)

دکتر محمود بستانی نیز دلیل هنری داستان را با این ساختار هندسی اینگونه بیان می‌دارند:

قرآن می‌خواهد توجه [خواننده] را به اهمیت این‌گونه «آغازیدن» جلب کند و به او بفهماند که این کار دربر دارنده معنا و مفهوم ویژه‌ای است که بر سایر مفاهیم فرعی مزیت و برتری دارد.^(۲)

۳- خط سیر و تسلسل تاریخی در قصه‌ها

اینکه که برخی داستان‌ها در شیوه نقل حوادث و ساختار رویدادها از تسلسل زمانی برخوردارند و در برخی دیگر این تسلسل زمانی رعایت نشده است، این را می‌توان به گونه‌ای دیگر در سیر تاریخی داستانها در یک سوره بررسی کرد که در سایه این بررسی و پژوهش می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری و داستانها را از نظر سیر تاریخی تقسیم‌بندی کرد:

رعایت خط سیر تاریخی

برخی داستانها بنا بر خط سیر تاریخی پیش رفته‌اند و پیوستگی آنها بر این اساس و شیوه است و داستانها در یک سوره از تسلسل تاریخی بهره‌دارند. از آن جمله می‌توان به داستانهای سوره هود اشاره کرد که اساس و «استخوان بندی این سوره داستانهاست»^(۳) و درونمایه و محتوای داستانها توحید و یکتاپرستی است که خود سوره نیز حول این محور دور می‌زند و موضوع اصلی آن را تشکیل می‌دهد و نمونه عینی از دعوت به یکتاپرستی و پیامد نافرمانی از دستورات انبیای سلف را به تصویر کشیده در قالب داستان بازگو نموده است.

«پیوستگی داستانها در این سوره بنا بر خط سیر تاریخی است و از حضرت نوح (علیه السلام) آغاز می‌کند و سپس داستان هود و صالح (علیهما السلام) می‌آید و در ضمن رسیدن به حضرت لوط علیه السلام گوشه‌ای از داستان حضرت ابراهیم علیه السلام را می‌آورد و سپس داستان

۱- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲- البستانی، محمود، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۷.

۳- سید قطب، ۱۳۳۵، ج ۱۳، ص ۳۳.

شعيب عليه السلام است و اشاره‌ای به حضرت موسی علیه السلام است، و از آن جهت به رشته تاریخی اشاره کرده است که آیندگان را از سرنوشت گذشتگان به همان ترتیب که بوده است آگاه سازد.^(۱)

این خط سیر و تسلسل تاریخی در داستان پیامبران خدا در سوره اعراف نیز کاملاً نمایان است و داستان‌ها چون خط سیر تاریخی داستانهای انبیاء در سوره خود پیش می‌رود جزء اینکه در این سیر داستان حضرت ابراهیم علیه السلام از این حلقه و زنجیره افتاده است و قرآن از نمایش سرگذشت این پیامبر بت‌شکن بازمانده است و در این سیر «چرخ تاریخ پیش می‌رود و زمان ابراهیم (علیه السلام) می‌رسد ولی قرآن در اینجا داستان ابراهیم (علیه السلام) را باز نمی‌گوید، چه بر آن است که از هلاک و نیستی تکذیب کنندگان سخن گوید ولی قوم ابراهیم (علیه السلام) هلاک نشدند، چه ابراهیم (علیه السلام) از خدای خود خواستار هلاک ایشان نشد، بلکه آنان را با چیزهایی که به جای خدا می‌پرستیدند به حال خود گذاشت. در اینجا داستان قوم لوط را که پسر برادر حضرت ابراهیم (علیه السلام) و همزمان با اوست می‌آورد که در آن بیم دادن و تکذیب کردن و هلاک شدن است و باروش این دسته آیات هماهنگی دارد.»^(۲)

● اهداف از تسلسل تاریخی

مرحوم سید قطب برای این تسلسل‌ها و سیر تاریخی اهداف خاصی را ذکر نموده است که به آن اهداف به‌طور مختصر اشاره می‌گردد:

الف) هدف اول نمایاندن این قصه است که در همه پیامبرها عقیده یگانه وجود داشته است... عبارت واحدی که هر پیغمبر می‌گوید این است که «یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الیه غیره»؛ «ای مردم خدا را پرستید، برای شما معبودی جز او نیست». پیغمبری این را می‌گوید و می‌رود و پس از مدتی برادرش می‌آید و عین همین کلمه را می‌گوید و پس از وی برادر دیگری می‌آید و به همین روش تبدیل ناپذیر کار ادامه پیدا می‌کند، چه عقیده خود تبدیل ناپذیر است و صاحب آن

عقیده یگانه است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد، و پیامبران امت یگانه‌یی هستند که در طول تاریخ فطرت و طبیعت یگانه‌یی دارند. ب) هدف دوم آشکار ساختن این نکته است که طبیعت ایمان و طبیعت کفر در نفوس بشری در طول تاریخ یکسان بوده است.

ج) هدف سوم نمایاندن غفلت و بی‌خبری و فراموش کردن بند و عبرت و از یاد بردن سپاسگزاری بر نعمت جانشین شدن در زمین است؛ نسلی پس از نسلی دیگر بر

یکی از اهداف مهم قرآن در داستانهای پیشینیان، آشکار ساختن این نکته است که طبیعت ایمان و طبیعت کفر در نفوس بشری در طول تاریخ یکسان بوده است.

زمین می‌آید، و قومی پس از قوم دیگر جایگزین می‌شود و این قوم تازه بر آنچه بر قوم گذشته رسیده نمی‌اندیشد و پس از آگاه شدن از سرگذشت هلاکت بار گذشتگان بر این جانشین خدا در زمین سپاسگزاری نمی‌کند. «قلیلاً ما تشکرون».

د) نمایاندن سرگذشت تکذیب کنندگان است که بر سنت تخلف‌ناپذیر خدا پیش می‌آید... و بدین‌گونه داستانها برحسب تسلسل تاریخی پیش آمده و همه این هدفها را صورت تحقق بخشیده است.^(۳)

۱- سید قطب، ۱۳۳۵، ج ۱۳، ص ۳۳.

۲- همان، ج ۸، ص ۱۳۰.

۳- همان، ص ۱۱۹-۱۱۷.

درهم شکستن خط سیر تاریخی

در برخی از داستانهای قرآن هم این سیر و تسلسل تاریخی رعایت نشده است و از رشته تاریخی پیروی نمی‌شود، چه منظور از آوردن این داستانها تاریخ‌نگاری و نیز توجه به خود داستان نیست، بلکه خدا با این وسیله می‌خواهد بندگان خود را تربیت کند و آنها را همچون وسیله‌ی برای مثال زدن و روشن ساختن حقایق بکار برد.^(۱)

داستان در داستان

یکی از ویژگی‌های قصه‌های قرآن «داستان در داستان» می‌باشد که از دیگر شیوه‌های داستان‌پردازی در قرآن محسوب می‌شود. تا جایی که این روش و شیوه در برخی آثار مشهور و منظور ادب دیده می‌شود که می‌توان الهام گرفته و وامدار از این روش قرآن دانست.^(۲)

قرآن در پاره‌ای از قصه‌ها، گاه قصه‌ای را بیان می‌کند و در حین بیان آن، قصه و داستان دیگری را نقل می‌نماید و به دنبال خود می‌کشد و در واقع قصه‌ای دیگر را در درون خود می‌پروراند و از آن نوع قصه‌ها و داستان‌ها می‌توان به نمونه‌های بسیاری اشاره کرد.

استفاده و کاربرد برخی اصطلاحات و محاورات در داستانهای قرآن

یکی از مسائل در داستان نویسی بکارگیری واژه‌ها و کلمات محاوره‌ای است که داستان را زنده‌تر به نمایش می‌گذارد قرآن نیز در داستان یوسف (علیه السلام) شیوه محاوره را به کار گرفته است. در آن هنگام که زلیخا کامجویی و شیدایی در وجودش آتش افکنده و برای خاموشی این شعله به طرف در حمله‌ور شده با همسر خود در جلوی در روبرو می‌شود، که قرآن می‌فرماید: «والفیا سیدها لدی الباب»؛^(۳) «در آن حال شوهر (سید) آن زن را بر در منزل یافتند».

علامه در این مورد که چرا لفظ «سید» در قرآن به کار رفته است، می‌نویسد:

مقصود از «سید» همان عزیز مصر است که شوهر

زلیخا بوده. بعضی گفته‌اند: اینکه قرآن او را «سید» خوانده از این جهت است که خواسته به اصطلاح و با حرف مصر عرف زده باشد چون در مصر زنان، شوهران خود را «سید» می‌گفته‌اند و تاکنون هم این اصطلاح ادامه دارد.^(۴)

روش قرآن در پرداخت قصه عاشقانه

با نگاهی در قصه‌های قرآن با انواع قصه‌ها و داستان‌ها برمی‌خوریم؛ حتی داستانهایی که از عشق، جنایت، خیانت و حسادت و کینه‌توزی سخن به میان آورده است و از مضامین و محتوای غیراخلاقی و ضد ارزشی بهره دارند. اما بیان قرآن در کمال متانت و عفت کلام و رعایت ادب می‌باشد.

سعی می‌کند به این مسائل با اشاره و سمبل نزدیک گردد نه با ارائه جزئیات؛ به گونه‌ای توصیفی و تصویری.^(۵)

قرآن این داستانها را با مضمون و درونمایه ضد ارزشی به گونه‌ای بازگو می‌کند که نه تنها خواننده را به بدآموزی و انحرافات اخلاقی از هیچ نوع آن سوق نمی‌دهد، بلکه نوع طرح و بیان به گونه‌ای است که زمینه ساز تعالی و تکامل انسان است و او را به دنیای معنا و انسانیت رهنمون می‌سازد.

در اینجا سؤالی در ذهن متبادر می‌شود که: آیا طرح زشتی‌ها و آلودگی‌ها خود آثار سوء و بدآموزی در روحیه خواننده و شنونده باقی نمی‌گذارد؟

۱- سید قطب، ۱۳۳۵، ج ۸، ص ۱۱۷.

۲- از آن جمله است در اثر ارزشمند «مثنوی مولوی». همانطور که «قرآن و حدیث دو آبشخور صافی است که جان و دل این نوازنده نی - نوازنده نی ابدیت - را سیراب می‌دارد» * مولوی از این شیوه قرآن نیز بهره برده و آن را دستمایه آفرینش قصه‌های سرشار از لطف و زیبایی قرار داده است.

* زرین کوب، عبدالحسین، «با کاروان خله»، تهران: انتشارات علمی، چاپ

۶، ۱۳۷۰، ص ۲۳۵.

۳- سوره یوسف، آیه ۲۵.

۴- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۱۱، ص ۱۹۱.

۵- رهنورد، زهرا، هنر و زیبایی در قصص قرآن، روزنامه اطلاعات، ۱۸۰۳۰.

که در پاسخ باید گفت:

شناخت ریشه‌ها و علل و گونه‌گونی زشتی‌ها و جُستن وسیله و راه حل برای برطرف نمودن آنها و احیاناً دریافت حقایق برتر از آنچه که دریافت ظاهری مطرح می‌شود، اگر هدف این است پس نباید طرح زشتی‌ها، خود آثار سوء و بدآموزی در روحیه خواننده و بیننده و شنونده باقی گذارد شک نیست که طرح مباحثی چون جنایت، خیانت، خشونت و عشق آثار روحی و عصبی و هیجانی در فرد و جامعه باقی می‌گذارد، اما آن‌گونه نزدیک شدن به این مقولات که هیچ‌گونه آرایش به هیچ یک از این دو قلمرو وارد نیاورد، هنر بزرگی است... اصولاً قرآن کریم می‌توانست از طرح چنین مقولات زشت، خودداری کند و به وسیله پند و اندرزهای مقاله‌گونه نتیجه اخلاقی و تربیتی این‌گونه ماجراها را مطرح نماید، اما قرآن از همه لحاظ در اوج اعجاز است.^(۱)

قرآن در طرح این داستانها «آن‌چنان عفت بیان دارد که اگر سخن به مسائل جنسی و عشقی برسد گفتنی‌ها را می‌گوید اما کوچکترین انحرافی از اصول عفت پیدا نمی‌کند».^(۲) و «این داستانها برای لذت خواننده یا شنونده بر اثر انحرافات جنسی او نیست. همچنانکه مسلکهای گمراه‌کننده جدید حتی داستانهای واقعی و طبیعی را هم برای لذت بردن و نشئه‌های انحرافی خوانندگان می‌نویسند».^(۳) و هر کار و عمل زشت و ضد اخلاقی قهرمان داستان خود را موجه جلوه می‌دهند؛ تا جایی که خوانندگان داستان نیز در مقام توجیه عمل قهرمان برمی‌آید و او را به عنوان الگوی رفتاری خود قرار می‌دهد.

داستان یوسف و زلیخا

قرآن داستانهایی را که در آنها ردپایی از مسائل عشقی و جنسی... دیده شود در نهایت متانت و «هاله‌ای از تقدس و اشارت لطیف و بدیع»^(۴) طرح و بیان می‌نماید و از میان این داستانها می‌توان به داستان عشقی یوسف و زلیخا اشاره کرد

که فرازی از داستان یوسف (علیه السلام) را در سوره‌ای که به همین نام آمده دربر گرفته است.

«داستانی که از عشق سوزان و آتشین یک زن زیبای هوس آلود، با جوانی خوش سیمما و پاکدل سخن می‌گوید. گویندگان و نویسندگان هنگامی که با اینگونه صحنه‌ها روبرو می‌شوند یا ناچارند برای ترسیم چهره قهرمانان و صحنه‌های اصلی داستان عنان زبان و یا قلم را رها نموده و به اصطلاح حق سخن را ادا کنند، گو اینکه هزار گونه تعبیرات تحریک‌آمیز یا زننده و غیر اخلاقی به میان آید. و یا مجبور می‌شوند برای حفظ نزاکت و عفت زبان و قلم، پاره‌ای از صحنه‌ها را در پرده‌ای از ابهام بپیچند و به خوانندگان و شنوندگان بطور سربسته تحویل دهند... ولی قرآن در ترسیم صحنه‌های حساس این داستان به طرز شگفت‌انگیزی «دقت در بیان» را با «متانت و عفت» به هم آمیخته و بدون اینکه از ذکر وقایع چشم‌پوشد و اظهار عجز کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار بسته است».^(۵) به همین دلیل قرآن در مقدمه داستان آن را زیباترین داستان خواننده است و در امتیاز بندی داستانها بهترین امتیاز را به این داستان می‌دهد و می‌فرماید: «نحن نقص عليك احسن القصص»؛^(۶) «ما بهترین داستان را به زیباترین اسلوب برای تو بازگو می‌کنیم».

«قصه یوسف به آن طریق که قرآن سروده بهترین سرائیدن است، زیرا با اینکه قصه عاشقانه است طوری بیان کرده که ممکن نیست کسی چنین داستانی را عفیف‌تر و پوشیده‌تر از آن بسراید».^(۷)

این فراز از داستان یوسف (علیه السلام) در قرآن را

۱- ره‌نورد، زهرا، هنر و زیبایی در قصص قرآن، روزنامه اطلاعات، ۱۸۰۳۰.

۲۵ مهر ۵۶، ۶.

۲- سبحانی، جعفر، «تفسیر موضوعی قرآن»، ص ۲۸۵.

۳- قطب، محمد، روش تربیت اسلام، ص ۲۷۳.

۴- سنگری، محمدرضا، هدفها و شیوه‌های داستان‌پردازی در قرآن، ص ۴۶.

۵- مکارم شیرازی، ناصر، «تفسیر نمونه»، ج ۹، ص ۳۷۹.

۶- سوره یوسف، آیه ۳.

۷- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۱۱، ص ۱۰۲.

می‌آوریم تا بتوانیم نکات زیبای هنری و ظرافت‌های ادبی و اخلاقی آن را که با بیانی شیوا و تعبیری زیبا آمده است بررسی کنیم. قرآن این فراز از داستان را اینگونه آغاز می‌کند:

«وَرَاوَدتْهُ اَلَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اِحْسَنُ مَثْوَايَ، اِنَّهُ لَا يَفْلُحُ الظّٰلِمُوْنَ» (يوسف/ ۲۳)

«و آن زنی که یوسف در خانه وی بود از او تمنای کامجویی کرد، درها را بست و گفت: بیا. گفت: پناه به خدا که مری من است و منزلت مرا نیکو داشته است که ستمگران رستگار نمی‌شوند».

از نکته‌های قابل تأمل در این داستان که نظر اندیشمندان مسلمان و مفسران قرآن را به خود جلب نموده است و به اعجاز هنری آن پرداخته‌اند آیه فوق است.

استاد جعفر سبحانی پیرامون هنر قصه‌گویی در سوره یوسف و اینکه این آیه چگونه با حفظ عفت و عدم پرده‌داری به یک مسأله جنسی و کامجویی پرداخته است می‌نویسد:

«دقت در مضمون آیه ما را به متانت و عفت بیان قرآن آشنا می‌سازد... اینک نکات این آیه را یادآور می‌شویم:

۱- لفظ «رَاوَدَ» در لغت عربی درخواست اصرار آمیز را می‌گویند. این لفظ حاکی است که همسر عزیز در درخواست خود بسیار مصر بوده است. اما به خاطر عفت بیان از بازگویی مواد اصرار که همان کامگیری می‌باشد خودداری می‌کند.

۲- هرگز نام اصرار کننده را نمی‌برد و نمی‌گوید زلیخا یا همسر عزیز از او درخواست مصرانه کرد، بلکه او را با جمله «الَّتِي فِي بَيْتِهَا» معرفی می‌کند؛ یعنی بانویی که یوسف در خانه او بود و از طریق تسلط اصرار کننده بر یوسف و این‌که او

ترجمه‌ی تفسیر طبری [قصه‌ها]

فارسی قرن چهارم هجری نوشته‌ی جمعی از علمای ماوراءالنهر

ویرایش متن:
جعفر مدرس صادقی

پیوسته در چنگال آن بود، به استقامت فوق‌العاده یوسف اشاره می‌کند.

۳- جمله «غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ» «درها را بست» ترسیم کننده خلوتگاه عشق است؛ ولی نه به صورت صریح و آشکار.

۴- جمله «قَالَتْ هَيْت لَكَ»؛ «به شتاب به سوی آنچه برای تو آماده شده است» آخرین سخنی است که بانویی برای رسیدن به وصال، به یوسف می‌گوید؛ اما چقدر سنگین و پر متانت بی‌آنکه در آن تحریک باشد»^(۱).

دیگر اندیشمندان بزرگ اسلامی و صاحب‌نظران نیز از کنار

این آیه نگذشته و به اعجاز هنری آن پرداخته‌اند از جمله مفسر بزرگ قرآن علامه طباطبایی (ره) در این باره می‌نویسند: این آیه شریفه در عین کوتاهی و اختصار، اجمال داستان مراد را در خود گنجانده و اگر در قیودی که در آن بکار رفته و در سیاقی که آیه در آن قرار گرفته و در سایر گوشه‌های این داستان که در این سوره آمد دقت شود، تفصیل مراد نیز استفاده می‌شود.^(۲)

داستان این‌گونه ادامه پیدا می‌کند:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بَرهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لَنَصَرَفَ عَنْهٗ السُّوْءَ وَالْفَحِشَاءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ» (يوسف/ ۲۴)

«وی یوسف را قصد کرد، یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود قصد و آهنگ او کرده بود. چنین شد تا گناه

۱- تفسیر موضوعی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲- میزان، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

و بدکاری را از او دور کردیم که وی از بندگان خالص شده‌ی ما بود.^۱

در آیه فوق نیز قرآن در کوتاه‌ترین عبارات، زیباترین و رساترین فراز داستان را توأم با دنیایی از بار اخلاقی مطرح می‌نماید، در عین حالی که انسان را به وادی ضدارزشها و تمایلات نفسانی سوق نمی‌دهد.

«به هر حال قرآن کریم با کمترین کلمات در یک جمله بدون اینکه تمامی آنچه رخ داده به تصویر کشد به دقیقترین وجهی به یک حرکت منحرف اشاره می‌کند: ولقد همت به؛ و زن آهنگ او کرد. و هم بها لولا ان رآ برهان رته؛ اگر یوسف نیز برهان پروردگارش را نمی‌دید و توجه نمی‌کرد آهنگ آن زن را می‌نمود...»

تمامی این قسمت از ماجرا که مکاشفه‌ای است از روحیات یک زن ناهنجار و نیز اشاره‌ای است به شکوفایی ایمان و خداجویی یک جوان که در چند جمله بیان می‌گردد و تمامی جزئیات ماجرا در پس این چند جمله کوتاه از انظار پنهان می‌ماند. زیرا در همین چند جمله پیام اصلی طرح شده است و نیازی به دقایق ماجرا نیست که بی‌شک اگر آن دقایق مطرح شود، خود یک نوع مخالفت با هدف و پیام قصه است.^(۱)

«واستبقا الباب وقدت قميصه من دبر والفاء سيدها لذي الباب...» (یوسف/۲۵) «هر دو به جانب در شتافتند پیراهن یوسف را [زلیخا] از پشت بدرید که در آن حال شوهر آن زن را بر در منزل یافتند...»

قرآن در این آیه همه آنچه را که در زلیخا بود با این عبارت کوتاه بیان نموده است: «وقدت قميصه من دبر...» زلیخا چنگ انداخت تا فرار یوسف را سد کند و او را در چنگ خود درآورده.

آیات بعد به برخورد عزیز مصر با یوسف و زلیخا در جلوی در و ترفند و نیرنگ زلیخا در دفاع از خود و شهادت یکی از بستگان زلیخا درباره‌ی این ماجرا پرداخته است. در اینجا صحنه اول نمایش به پایان می‌رسد و پرده برای نمایش صحنه بعدی کنار می‌رود و آن فراز از داستان بر روی صحنه

نمایش می‌آید که خبر این شیفتگی و شیدایی زلیخا به گوش زنان در شهر رسید و زبان به ملامت زلیخا گشودند:

«وقال نسوة في المدينة امرات العزيز تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حبا...» (یوسف/۴۰) «زنان در شهر گفتند: همسر عزیز از غلام خویش کام می‌خواهد که فریفته او شده...»

یکی از نکات قابل تأمل در این داستان اعجاز واژگان است. قرآن «تمام کلمات را با دقت و وسواس انتخاب می‌کند.»^(۲) تا ضمن اینکه بار اخلاقی داشته باشد، بار معنایی خود را نیز از دست ندهد و رعایت ادب و متانت بیان با معنایی رسا در قالب واژه‌ای شیوا با یکدیگر توأم باشد؛ تا جایی که اگر واژه دیگری را جایگزین آن کنیم آن بار اخلاقی و معنایی را ندارد. واژه «شغف» در این عبارت قرآنی (وقد شغفها حبا) نشان از اعجاز واژگان دارد.

مرحوم دکتر علی شریف (ره) در زمینه بار معنایی این واژه می‌نویسد:

در عربی تعدادی واژه هست که معنی محبت می‌دهند: حُب، ولع، عزم، عشق، قرم و امثال اینها اما هر کدام از این واژگان یک مرحله از مراحل محبت را می‌رسانند، لذا معنا و مکان «وَدَّ» و جای «حَبَّ» معین است. کاربرد «شغف» هم همین طور و... لغت شناسان می‌گویند «شغف» آن محبتی است که محب از رسوایی ترس ندارد و می‌گوید هرچه بادا باد. قرآن اینگونه ظرایف را به دقت رعایت می‌کند.^(۳)

نکته دیگر اینکه این واژه یکبار در قرآن بکار رفته است و آنهم در همین آیه است که نشانگر کاربرد به جای این واژه می‌باشد.

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مَتَكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أُخْرَج عَلَيْهِنَّ...»

۱- رهنورد، زهرا، هنر و زیبایی در قصص قرآن، ص ۶.

۲- همان.

۳- شریف، علی، قصه در قرآن، ص ۹.

«زلیخا بعد از آگاهی از بدگویی زنان نقشه بسیار ماهرانه‌ای را طرح‌ریزی کرد: آنها را دعوت کرد، برای هر یک متکایی تهیه نمود و به دست هر یک کاردی داده در همین حال از یوسف تقاضا نمود به یک باره به مجلس درآید. زنان با دیدن یوسف (علیه السلام) مدهوش جمال وی گردیدند و آن‌چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتند که دستهای خود را به جای میوه بریدند، و زبان به تکبیر و تحسین حُسن خداداد یوسف (علیه السلام) گشودند...»

قرآن در این فراز از داستان نیز زیباترین بیان و اسلوب را در توصیف یوسف (علیه السلام) به کار گرفته است و از ویژگی قرآن در داستانها همین است که آنجا که در توصیف جای تأمل است تأمل کند و آنجا که محل عبور است عبور می‌کند و نمونه عینی آن در این فراز از داستان کاملاً مشهود است. در اینجا بدون اینکه به توصیف جزء به جزء وضع پیکر و صورت یوسف (علیه السلام) پرداخته شود همه آنچه لازم بوده آورده می‌شود.^(۱)

«فلما رایته اکبرنه و قطعن ایدیهنّ و قلن حاش لله ما هذا بشر! ان هذا الا ملک کریم». (یوسف/۳۱)

«پس همین که وی را بدیدند و اله و شیدای او شدند و دستهای خویش را بریدند و گفتند: منزه است خدا که این بشر نیست، این فرشته‌ای بزرگوار است.»

قرآن با عبارت فوق، نهایت زیبایی یوسف (علیه السلام) را به تصویر کشیده در پایان نیز با عبارت «الأمّالک کریم» از حُسن صورت و سیرت و جمال ظاهر و باطن آن جناب از زبان زنان مصر سخن به میان آورده است. در حالی که در برخی داستان‌ها می‌بینیم داستان نویسان «در توصیف هیكل و خصوصیات بدنی قهرمان داستان خود پای در وادی بی‌عفتی می‌گذارند و به عنوان مثال قسمتهایی از بدن شخصیت‌ها را هم توصیف می‌کنند که از نظر شرع در عالم واقع نیز باید پوشیده باشد»^(۲) و یا در صورت چشم‌پوشی و گذر از این توصیفات «فصل مشبعی درباره زیبایی چهره و کجی ابرو و ستبری سینه قهرمان، سخن می‌گویند»^(۳).

«شگفت این که در این دو فراز غیر اخلاقی (فراز آهنگ

زلیخا بر یوسف (علیه السلام) و فراز برخورد زنان مصر با وی) که اخلاقی‌ترین نتایج با زیباترین بیان و پیام و روش مطرح گردیده، زیبایی آن توسط پیام متعال و شکوفایی حقیقت در آن به حدی است که همان حس خویشاوندی بین روح تعالی جوی انسان با حق تعالی - موجود در انسان - کاملاً احساس می‌شود... و نیز در این داستان کلماتی که یوسف (علیه السلام) در پناه استعاذه‌اش به خدا و کلماتی که پاسخ به استعاذه او است از سوی خدا به لحاظ حجم بیشتر از اشارتی است که قرآن برای روشن شدن جنبه‌های غیر اخلاقی اختصار، کلید، اشاره، سنبل، رعایت شده است. در پرداخت به شخصیت خداجو و تمایلات او این امساک و اختصار وجود ندارد. به معنای دیگر، هرچه بر زشتی‌های موجود در این فرازها، باطل‌ها، شرها به اختصار و اشاره پرداخت شده، به جنبه‌های حق و خیر و صلاح آن به تفصیل اشاره گردیده است»^(۴).

«قالت فذلک الذی لمتنتی فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم...» (یوسف/۳۲)

«گفت: این همانست که درباره او ملاتم کردید، من از او کام خواستم و خویشتن داری کرد...»

در این آیه زلیخا به دفاع از خود برمی‌خیزد و یوسف (علیه

۱- محسن مخملباف، «اشاراتی به ویژگیهای قصه‌های اسلامی، جُنگ دوم، تهران: حوزه اندیشه و هنر اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۱: ص ۹۱.

۲- همان، ص ۹۰.

۳- سبحانی، جعفر، تفسیر موضوعی قرآن، ص ۲۸۵.

۴- رهنورد، زهرا، هنر و زیبایی در قصص قرآن، ص ۹.

آن ساکت است و فقط از یک جمله می‌توان مختصر استفاده‌ای کرد و آن این است که فرمود: «الّا تصرف عنی کیدهنّ اصب الیهنّ...»؛ «اگر کید ایشان را از من نگردانی من متمایل به سوی آنان می‌شوم».^(۱)

آیه بعد «فاستجاب له ربّه فصرف عنه کیدهنّ...» (یوسف/۳۴) نیز از این عشق و شیدایی زنان به‌طور غیر مستقیم و گذرا پرده برداشته است.

با توجه به نکات زیبا و لطایف بدیع در داستان فوق که از شکوه داستان‌پردازی در قرآن نشان دارد، می‌توان اینگونه برداشت نمود که قرآن کریم در مضامینی که به گونه‌ای با ارزشهای اخلاقی اصطکاک دارد یا بیم اصطکاک وجود دارد با این ضوابط روبرو می‌شود:

۱- سعی می‌شود به مضامین غیر اخلاقی و ضد ارزشی با اشاره و نزدیک گردد، نه با ارائه جزئیات به گونه‌ای توصیف و تصویری.

۲- ارزش‌ها از مفاهیم ضد خود دوری نمی‌گیرند، بلکه به مصاف آنها می‌روند.

۳- هدف از طرح مضامینی که با ارزشهای متعالی در اصطکاک است، ارائه پیروزی خیر و حق و ارزش‌های والا و پیروزی قهرمانان و شخصیت‌هایی است که در این گیرودار مطرح شده‌اند و از یاری دهندگان و تمسک جویان ارزشهای برتر بوده‌اند.

۴- پرداخت به مضامین ضد ارزشی سبب بدآموزی و اشاعه ضد ارزش‌ها و نیز سبب کشش‌های عصبی و تسلط‌های روانی نمی‌گردد و این شاید از ظریف‌ترین قسمتهای پرداخت به نکات مزبور می‌باشد.

۵- مخاطب یک مضمون، یکی از مقولات هنر است. آیا این مخاطب کیست؟ فرد یا طبقه یا نظام احساس و عاطفه یا عقل و فطرت؟ معمولاً هر هنرمندی بنابر نوع پیش و شخصیت ویژه خود، روی کلامش با یکی از موارد مذکور است، در طرح فرازهای مذکور قرآن کریم، عمدتاً فطرت

السلام) را تهدید به زندان و خواری می‌نماید، اگر تسلیم خواسته او نگردد. یوسف در پاسخ به این تهدیدها می‌فرماید: «قال رب السّجن احبّ الیّ ممّا یدعوننی الیه والّا تصرف عنی کیدهنّ اصب الیهنّ واکن من الجاهلین».

«گفت: پروردگارا زندان برای من از گناهی که مرا بدان می‌خوانند خوشتر است و اگر نیرنگشان را از من دور نکنی متمایل به ایشان می‌شوم و از جهالت پیشگان می‌گردم».

(یوسف/۳۳).

باز از نکات قابل تأمل و توجه در این داستان، نکته‌ای زیبا و ظریفی است که در این آیه وجود دارد. یکی از ویژگی‌های این داستان درنگها و سکوت‌های به موقع قرآن در فرازهای مختلف داستان است. همانطور که در بحثهای پیشین آمد قرآن گاه روی نکته و فرازی تأمل و درنگ می‌کند و گاه ساکت می‌ماند و با ظرافت خاص و لطافت بدیعی در می‌گذرد و به پیچ دیگر داستان می‌رود. در این آیه قرآن از عشق و شیدایی و دلباختگی زنان مصر نسبت به یوسف (علیه السلام) که در آن مجلس گرد آمده بودند به‌طور مستقیم سخنی به میان نیاورده است، اما از فحوای کلام و از زبان یوسف (علیه السلام) به صورت غیر مستقیم و گذرا به عشق ایشان نیز اشاره کرده است، بدون اینکه وارد ریز مطلب شود. از این سخن یوسف (علیه السلام) که در قالب دعاست برمی‌آید که:

«زنان مصر هم او را دعوت نمودند؛ همانطور که زلیخا او را به خود دعوت نمود و با او مراوده کرد. اما اینکه دعوت زنان مصر به سوی خودشان بوده و یا دعوت یوسف به این بوده که پیشنهاد زلیخا را بپذیرد و یا هر دو کار را کرده‌اند، آیه شریفه از

برین خواص تعالی خواه عقل و خرد و عواطف انسانی را مورد خطاب قرار می‌دهد. چنان که حضرت علی (علیه السلام) در آغاز نهج البلاغه می‌فرماید: خدا پیامبر را فرستاد تا میثاق فطرت و نعمتهای فراموش شده را به یاد آورد و دقایق عقل را برانگیزد.^(۱)

داستان موسی (علیه السلام) و برخورد با دختران شعیب (علیه السلام)

این داستان که درست نقطه مقابل داستان پیشین است و از زنی آلوده و اسیر هوا و هوس صحبت نمی‌کند، بلکه چهره‌ی یک زن پاکدامن، عفیف، متین و با شرم و حیا را در هاله‌ای از تقدس به نمایش می‌گذارد. نمونه‌ای زیبا و جالب از برخورد دو جنس مخالف بدون درهم شکستن حریم حیا «داستانی که براساس یک ساختار هندسی طرح‌ریزی شده که از این طریق می‌خواهد اندیشه‌ها و پیامهای خود را مطرح سازد»^(۲) و نمونه و الگویی باشد در برخوردهای اجتماعی زن و مرد در تمام جوامع بشری و در همه عصرها و نسل‌ها.

این فراز داستان از آنجا آغاز می‌گردد که موسی (علیه السلام) از دست مأموران فرعون از سرزمین مصر گریخته و به «مذین» پا گذاشته و خسته و کوفته، گرسنه و تشنه، در سایه‌سار درختی آرمیده است. ناگهان متوجه می‌شود عده‌ای بر آب مدین هجوم آورده تاگله خود را سیراب سازند. اما در آن طرف دو زن را دید که در کناری به جمع‌آوری و جلوگیری از فرار گوسفندانشان مشغولند. تنهایی و تفاوت این دو زن و کار سنگین شبانی که به‌عهده دارند توجه او را جلب کرد. جلو رفت و از آنها پرسید: «کار شما در اینجا چیست؟» از زبان قرآن بشنویم «ولما ورد ماء مدین وجد علیه امه من الناس يسقون و وجد من دونهم امرأتين تذودان. قال ما خطبكما؟...» (قصص/۲۳)

و این آغاز آشنایی او با این دختران است. تا اینجای ماجرا هیچ‌گونه تحریک و صحنه‌سازی عاطفی و هیجان‌انگیزی وجود ندارد. دختران خود را معرفی می‌کنند: «قالتا لا نسقی حتی یصدر الزعاء و ابونا شیخ کبیر» تقدیم و تأخرهای قرآن

بی دلیل نیست، اینکه دختران ابتدا عمل خویش را توجیه می‌کنند و سپس انگیزه اصلی چوپانی را پیری پدر معرفی می‌کنند، جای تأمل دارد. تفاوت دختران به لحاظ اعتقاد به ارزشها و تربیت ویژه مذهبی که دارند برای موسی (علیه السلام) آشکار می‌شود و دختران در حقیقت خود را این‌گونه به او می‌شناسانند. البته شناسایی که به گونه‌ای طبیعی پیش می‌آید. بسیاری از رخدادهای درونی در اینجا ناگفته می‌ماند. موسی (علیه السلام) جوانمردانه آبشان می‌دهد: «فسقی لهما»

و پس از سیراب شدن دختران، بی‌اعتنا به سایه باز می‌گردد و از خدا غذایی برای رفع گرسنگی می‌طلبد. «ثم تولی الی الظل فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر...» (قصص/۲۴) دختران می‌روند و موسی (علیه السلام) را «در خویش» با خاطره‌های دلپذیر از جوانمردی و ایمان همراه می‌برند. این از نکاتی است که پرداخت به آن در یک اثر هنری مذهبی

بدون شک کار بس پیچیده‌ای است.

حفظ موازین عفت و اخلاق و ارزشهای متعالی، آن‌هم در جامعه مذهبی که به دلیل تحریمها نزدیک شدن به آن

داستان برخورد حضرت موسی (ع) با دختران شعیب (ع) تابلویی زیبا و گویا از شرم زنان عفیف و حیای مردان درستکار است.

۱- رهنورد، زهرا، هنر و زیبایی در قصص قرآن، ص ۱۳.

۲- البستانی، محمود، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۸۲.

پیامبر (علیه السلام) «نمی‌باشد که موسی (علیه السلام) را دلجویی و بشارت نجات از دست ستمگران می‌دهد و می‌گوید که ترس و هراسی از فرعون و فرعونیان نداشته باش «لاتخف نجوت من القوم الظالمین». (قصص/ ۲۵)

همین دختر که او را به خانه خواند، همان است که بعدها به پدر پیشنهاد می‌دهد یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین» (قصص/ ۲۶) «گفت ای پدر این مرد را به خدمت خود اجیر کن که بهتر کسی که باید به خدمت برگزید کسی است که امین و توانا باشد».

در پس این جمله چه خواهش و تمنایی نهفته است؟ او درست بر دو چیز انگشت نهاده است: ۱- نیاز پدر به انسانی قوی ۲- نیاز او به انسانی امین و قابل اعتماد. ترتیب این صفات نیز زیرکانه و معنادار است و چگونه ممکن است پدری زیرک و هوشیار در نیابد!

معلوم می‌شود آنچه ذهن و دل ختر را مشغول داشته همین است- قوی و امین بودن- و آیا این محبوب و مطلوب همه زنان نیست؟ می‌بینیم همه چیز تنها با ایما و اشاره و ایجاز می‌آید، بدون اینکه به ورای این اشارات پرداخته شود و ذهن و روح خواننده را در کششهای عصبی یا هیجانی فرو برد، یا قدسیت مقام دختر و قدسیت رابطه در مظان تزلزل قرار گیرد. خواننده همه چیز را درمی‌یابد و روح او تافرازهایی برین به پرواز درمی‌آید!^(۱)

غیر ممکن است و در صورت پرداخت با ناکامی و درهم شکستن حرمتها و ارزشها قرین می‌گردد، دشوار است. دقت در نحوه پرداخت قرآن کریم به این موضوع و اشارات و مرز بین اشارات و وقایع عینی که در پشت آن حضور دارد، می‌تواند برای هنرمندان بسیار مؤثر باشد. دختران رفتند، اما پس از مدت کوتاهی یکی از آنها بازگشت. در تصویر قبلی که دختران نشان داده بودند و نحوه معرفی آنان با خودداری از ورود میان جمعیت و تربیت آنان زیر نظر پدری پیامبر بود، اما اینک نحوه معرفی کاملاً تغییر کرده است. یکی از دختران از راه می‌رسد. قرآن می‌توانست به نحوه راه رفتن او اشاره نکند. آن وقت ما می‌توانستیم همه گونه حدسی راجع به او بزنیم. موسی (علیه السلام) خسته، گرسنه و چشم به راه غذاست که ناگهان دختر را می‌بیند که به سوی او می‌آید. آیا پشت این تصویر، در دل او چه احساساتی بیدار می‌شود؟ کسی نمی‌تواند درباره دختر تصویری کم و بیش به دلخواه در ذهن ایجاد کند. قرآن کریم از همان آغاز با اشاره به راه رفتن دختر، فضای داستان را در حریمی از عفاف و تقدس فرو می‌برد و به خواننده اجازه نمی‌دهد که در شخصیت دختر جز عفت و پاکدامنی در جستجوی خصوصیات متضاد آن باشد: «فجاءته احدیها تمشی علی استحياء قالت ان ابی یدعوك لیجزيك اجر ما سقيت لنا...» (قصص/ ۲۵) این همان دختری است که موسی (علیه السلام) در ذهن او خاطره‌ای از خود باقی گذاشته و اینک «تمشی علی استحياء» بر هودجی از وقار و حیا به سویس باز می‌گردد و این تمهید یک ازدواج است و ترسیم عشقی پنهان در هاله‌ای از تقدس و اشارت لطیف و بدیع. شاید یک داستان نویس امروزی که پروای قلم و نوشتن نیز نداشته باشد، در ترسیم این لحظه به «صورت گل انداخته از شرم دختر» اشاره می‌کرد. اما قرآن شرم را در گامهای دختر توصیف می‌کند، نه در سیمای او. بی‌آنکه از دست و پاگم کردن توصیفی و نشانی باشد. موسی (علیه السلام) دعوت را می‌پذیرد به خانه پدر آن دختر پای می‌گذارد و از سرگذشت خود و داستان زندگی و مبارزاتش سخنی به میان می‌آورد: «فلما جاءه قض علیه القصص» و آن پیر کسی جز «شعیب

۱- سنگری، محمدرضا، شبه‌ها و هدفهای داستان‌پردازی در قرآن، ۴۹- ۴۷ با

اندک تغییر در جملات و عبارات.